

آیا نابجاست که بگوییم...؟ در حاشیه‌ی حضور رسانه‌ای پرویز ثابتی

ناصر کاخساز



پرویز ثابتی در مصاحبه با صدای آمریکا ماهیتی تهی از وجود است- تغییر نیافته. نشانه‌ی وجود داشتن، دگرگونی است، پذیرفتن تغییر است. اما «سرشکنجه‌گر»، با صدای آمریکا همانگونه سخن می‌گوید که با تلویزیون شاهنشاهی در تهران سال ۴۹ شمسی.

در صحنه‌ای از فیلم «شبح آزادی»، اثر لوئی بونوئل، میزبانان از میهمانان خود بر سر میزی پذیرایی می‌کنند که گردِ آن، بجای صندلی، کاسه‌های توالت گذاشته شده است. حاضران در نهایت نزاکت سرپوش توالت‌ها را بالا می‌زنند، دامن‌ها را بالا و شلوارها را پایین می‌کشند و روی توالت می‌نشینند و به گفتگو در باره‌ی هنر و تئاتر و... مشغول می‌شوند و هنگامی که دختر کوچک میزبان می‌گوید من گرسنه هستم، مادرش به او تذکر می‌دهد که حرف زدن در باره‌ی غذا بر سر میز بی ادبی است، رفتاری نابجاست. بونوئل با این جابجایی، چه شدن ارزش‌ها را به نقد می‌کشد. او موقعیتی چنان وارونه را به تصویر می‌کشد که قضای حاجت، در جمع و غذا خوردن در خلوت باید انجام شود. این موقعیت وارونه را آنجا که شکنجه دیده احساس بدهکاری، و شکنجه‌گر جرات طلبکاری دارد، نمی‌شناسیم؟

من نیز یکبار خود را بر جای آن دختر، نشسته بر گردِ چنین میزی دیده‌ام که سخنی نابجا بر زبان رانده‌ام. گفته بودم که رژیم پیش از انقلاب با شکنجه‌ها و خشونت خود به انقلابی که به نفی او انجامید کمک کرد. از آنسوی میز کسی گفت: مگر با چپ‌ها چه باید می‌کردند. نه تنها احساس کردم چنان دخترِ فیلم بونوئل سخنی نابجا بر زبان رانده‌ام، بلکه خود را زیر تازیانه‌های همان بازجو یا شکنجه‌گری دیدم که آنگونه که گلشیری در فتحنامه‌ی مغان به تصویر کشیده است، شلاق را چنان استادانه فرومی‌آورد که از زیر پوست و رآمده خون بیرون می‌زنند. (مهارت‌ها از گذشتگان به آیندگان منتقل شد) و یاد پسرکی که در کمیته‌ی مشترک ضدخرابکاری به آپولو بسته بودندنش و پای عفونی شده‌ی او که بالاخره نیز در بیمارستان ناچار شدند قطع‌اش کنند، در

خاطر زنده شد. همچنان که یاد دوستم حسین که کلیه‌اش در نتیجه‌ی شوک الکتریکی آسیب دیده بود. یاد رضا که به آلت تناسلی‌اش الکتروود وصل کرده بودند. در حضور زنده یاد ملکوتیان بازجوها به عضوهای جنسی مادرِ رضائی‌ها چنگ می‌اندازند تا هردوی آن‌ها را در برابر یکدیگر خرد و خوار کنند. پرویز حکمت‌جو را پس از ده سال تحمل حبس از قصر به کمیته‌ی مشترک بردند و چند روز بعد گفتند در سلول سخته کرده است. تهرانی، بازجوی ساواک، در تلویزیون شرح داد که منوچهری قرص‌هایی را به او می‌دهد که به دو جوان زندانی بدهد. آن‌ها قرص‌ها را می‌خورند بر زمین می‌افتند و می‌میرند.

صلیب سرخ جهانی، که زیر فشار دموکرات‌های آمریکایی اجازه یافت از زندان‌ها دیدار کند، آثار بسیاری از شکنجه‌ها را دید و ثبت کرد، از جمله پاهای آش و لاش شده‌ی انوشیروان لطفی و لاهوتی را. رسولی بازجو در طبقه‌ی بالای بند دو اوین مجاهدین را دستجمعی چنان آش و لاش کرد که ما در پایین صدای فریادهای دلخراش آن‌ها را کاملاً می‌شنیدیم، او پس از آن به من گفت وقتی زندانی زیر تازیانه جیغ می‌کشد، من چنان لذت می‌برم که گویی چهچه‌ی گلپا را می‌شنوم.

آیت الله ربانی شیرازی از مراجع قم را در انفرادی قصر لخت و عور کردند و بدینسان در کوره‌ی احساسات او بسود انقلاب اسلامی دمیدند. علی مهدی زاده را پس از بازگشت از تبعید و ورود به زندان قصر، تنها به بهانه‌ی سلام نکردن به رئیس زندان از ما جدا کردند، به سلابه بستند و با سر و صورت ورم کرده، خرد و داغان و تحقیر شده به بند برگردانند- رویدادی که در رادیکال شدن علی و کشته شدن‌اش بدست جمهوری اسلامی تاثیر قاطع داشت. بازهم بگویم؟ یا ناجاست که بگویم؟

آدم موضوع شکنجه که می‌شود، دیگر آدم نیست «چیزی» است که باید از آن - بسته به مورد - «چیز» دیگری بسازند. غنی بلوریان در سال ۵۰ شمسی به من گفت: ما را آنقدر زدند و زدند تا به دروغ پذیرفتیم که در کوه‌های کردستان پایگاه‌های موشکی نصب کرده‌ایم. حاج غفور را که سنگی به کالسکه‌ی دوگل پرتاب کرده بود، پس از پانزده سال حبس به ماده‌ی مذابی تبدیل کردند که به موتور انقلاب سوخت برساند.

وقتی که از آنسوی میز کسی گفت مگر با چپ‌ها چه باید می‌کردند، حس کردم یک بار دیگر مجبور شده‌ام زیر نام چپ استوار بمانم، گرچه دیری است چپ را فضای چندان گسترده‌ای برای آزاداندیشی نمی‌دانم. آنکس که به تقدم ذات معتقد است همواره - به قول حقوقدانان -

گذشته را استصحاب می‌کند. برای او، چپ به حکم ماهیت‌اش چپ است. او با این ذات‌گرایی، راه ورود به قلمرو دگرگون‌شونده وجود را می‌بندد. او این دگرگونی را نمی‌تواند یا نمی‌خواهد ببیند. گرایش او به ذات از این روست که ذات نیاز به دیده شدن ندارد.

اما نوتل کانت می‌گوید هیچ دلیلی وجود ندارد که چمن سبز مستقل از تصویر آن در ذهن ما در واقعیت به همین صورت وجود داشته باشد. گفته‌ی کانت را می‌توان در این جمله‌ی اراسموس، متفکر مسیحی رنسانس ساده کرد: «واقعیت چیزها به عقیده‌ی ما بستگی دارد.» اما هردو فیلسوف برای این که شناخت‌شناسی ایجاد بحران نکند، به ضرورت تردید ناپذیر ایمان به اتیک و ارزش‌های عام همزیستی و بر تعدی ناپذیر بودن مطلق جسم انسانی تاکید کرده‌اند - تعدی ناپذیر بودن جسم انسانی مطلق است به این معنی که نمی‌توان با مقایسه‌ی شکنجه در دو نظام آن را نسبی کرد.

اما ما از نظر شناخت‌شناسی دچار بحران شدیم. چرا که بدون این اتیک واقعیت به شهادت دو حرفی و ت آخر آن، یک مصدر جعلی است. یعنی واقعیت، غیر واقعی است. این بود که در واقعیتِ خوشنیتی که به ما روا شد تردید بوجود آمد. تردیدی که ما خود در بوجود آمدن آن سهمیم بودیم چرا که می‌خواستیم به پارانوئیای نفرت مطلق به حاکمیت دینی کمال ببخشیم. و با مرگ ایمان در همه‌ی ابعادش آنچنان که کارلوس فوئننتس می‌گوید: به قلمرو فراموشی که نخستین مرحله‌ی مرگ است، قدم گذاشتیم. هدف وارونه شدن ارزش‌ها، که بونوتل آن را به تصویر می‌کشد، نفی ایمان است و هدف از نفی ایمان، فراموشی است. فراموش کردن تاریخ. فراموش کردن رنج‌های انسانی.

و بدینسان دگرباره موضوع خشونت شدیم و این بار با مشارکت خویش و بی هیچ غروری. پس به واقعیتی غیر واقعی تبدیل شدیم. به آسانی قربانی مقایسه‌ای شدیم که هدف آن داغ نگهداشتن تنور نفرت‌مان نسبت به نظام خشونت جدید بود.

هگل در مبانی فلسفه‌ی حقوق‌اش می‌نویسد: جسم، قلمرو آزادی (Dasein der Freiheit) و مصون از تعرض است. تعدی به جسم همان تعدی به آزادی است.

حضور رسانه‌ای دگرباره‌ی مقام امنیتی، که با همان اتوریتیه‌ی گذشته در برابر خبرنگار قرار گرفت، با تکیه به سقوط ایمان و واژگونگی ارزش‌ها صورت گرفت.

پرویز ثابتی در مصاحبه با صدای آمریکا ماهیتی تهی از وجود است- تغییر نیافته. نشانه‌ی وجود داشتن، دگرگونی است، پذیرفتن تغییر است. اما «سرشکنجه‌گر»، با صدای آمریکا همانگونه سخن می‌گوید که با تلویزیون شاهنشاهی در تهران سال ۴۹ شمسی.

ژان پل سارتر می‌گوید: ماهیت- یعنی ذات- پس از «وجود» بوجود می‌آید. چون اگر ماهیت از پیش وجود داشته باشد، ضرورتی ندارد که انسان خود را تعریف کند. ما که در زیر شکنجه به شیئی تبدیل شده بودیم، با دگرگونه کردن ماهیت خود به قلمرو وجود وارد شدیم و به همین سبب در سکوت گسترده‌ی خود- به سود پاره‌ای از شکنجه‌گران- فرو رفتیم تا پاره‌ی دیگری از آنان را طعمه‌ی حریق خشونت خود بسازیم.

هگل اما در فلسفه‌ی حقوق‌اش می‌نویسد: تجاوز به جسم، یک کل غیرقابل تفکیک و نسبت ناپذیر است. دو گونه تجاوز به جسم وجود ندارد همانطور که تفاوتی میان تجاوز به روح و به جسم وجود ندارد. شکنجه‌ی روحی با این نگاه حقوقی هگل شکنجه‌ی مضاعف است. چرا که تجاوز به جسم در ذات خود تجاوز به روح است. یعنی روحت را یکبار با تعدی به جسمات خرد و حقیر می‌کنند و بار دیگر با تعدی به روحت جسمات را پژمرده و پریشان می‌کنند.

اکنون دیری است که شکنجه و خشونت نظام پیشین به واقعیتی رنگ باخته و غیرواقعی تبدیل شده است تا مطلق همه‌ی زشتی‌ها به حاکمیت دینی داده شود. پرویز ثابتی زیر هاله‌ی محافظی از ارزش‌های وارونه، که ما بوجود آوردیم، رو در روی جسم و جان آسیب دیده‌ی ما ایستاد تا واقعیت‌های مجعول ما را به ما بقبولاند و یک بار دیگر نیز نفی‌مان کند. ما او را در پست سابق‌اش ابقا کردیم.

ناصر کاخساز

۲۰ فوریه ۲۰۱۲

<http://nasserkakhsaz.blogspot.com>

جایگاه حقوق بشر و سکولاریسم در اندیشه جمهوری خواهی

گفتگو با مهرداد درویش پور

گرچه من اولویت بیشتری برای دموکراسی و سکولاریسم قائلم اما همزمان از جمهوری خواهی به مثابه مطلوب ترین شکل گذار به دموکراسی و سکولاریسم در ایران دفاع می کنم. هم از این رو از دیر باز طرفدار نزدیکی هر چه بیشتر نیروهای جمهوری خواه، دمکرات و سکولار بوده ام و همچنان از آن حمایت می کنم.

سکولاریسم به معنای جداسازی دین از سیاست است. این جداسازی به معنای آنست که دین به عنوان یک امر شخصی و خصوصی در نظر گرفته شود و نه یک امر عمومی. در این صورت، دین می تواند به عنوان یک عامل در شکل دهی به فرهنگ و اخلاق جامعه عمل کند، اما نباید در تصمیم گیری های سیاسی و قانون گذاری دخالت کند. سکولاریسم به معنای آنست که هیچ گروه دینی یا مذهبی نباید در حکومت یا در تصمیم گیری های سیاسی نفوذ داشته باشد. سکولاریسم به معنای آنست که هیچ گروه دینی یا مذهبی نباید در تصمیم گیری های سیاسی نفوذ داشته باشد. سکولاریسم به معنای آنست که هیچ گروه دینی یا مذهبی نباید در تصمیم گیری های سیاسی نفوذ داشته باشد.

چرا جمهوری خواهی تبدیل به جنبشی همه گیر نشده است؟

دلایل بسیاری را می توان برشمرد که بخشی از آن به شرایطی که در آن بسر میبریم بر میگردد و بخشی دیگر به کنش های ما و تجربیات مربوط به آن. نخست آن که به رغم وجود اندیشه های نیرومند جمهوری خواهانه، جنبشی اجتماعی به نام جمهوری خواهی در ایران وجود ندارد که بستر رشد و تغذیه این جریان باشد. ما میتوانیم از جنبش های اجتماعی نیرومندی همچون جنبش دانشجویی، جنبش سندیکایی کارگری، جنبش زنان و دیگر جنبش های ضد تبعیض (قومی، دینی و...) و مبارزه برای حقوق برابر شهروندی، دموکراسی و جدایی دین از دولت نام ببریم. اما در شرایط حاضر کمتر می توان از وجود جنبش بالفعل جمهوری خواهی در ایران نام برد. از این نکته نباید نتیجه گرفت که هویت جمهوری خواهی فاقد ارزش است و یا باید آن را مسکوت گذاشت. برعکس تاکید بر جمهوری خواهی به جامعه پیام روشنی میدهد که ما به عنوان نیرویی تجدد طلب با نظام های موروثی، مسلکی و دینی مخالفیم و مایلیم به جای حکومت های تجربه شده استبدادی در سطح ملی و بین

المللی رویکردی امروزین داشته باشیم. اما مهم است که جامعه دریابد ما برداشتی ایدئولوژیک از جمهوری خواهی و به طور کلی از سیاست ورزی در سر نداریم و هست و نیست ما در جمهوری خواه بودن مان خلاصه نمی شود؛ بلکه ما جمهوری خواهان قبل از هر چیز خواهان برچیده شدن هرگونه تبعیض و استقرار دموکراسی و جدایی دین و دولت از یکدیگر و تامین رفاه اجتماعی در کشور هستیم. جریانی معتدل، مسالمت جو، امروزین، طرفدار استقلال و یکپارچگی کشور که در عین حال خواهان روابط دوستانه با جهان غرب می باشد. باید به جامعه به صراحت پیام داد که ما طرفداران پر و پا قرص صلح و دموکراسی هستیم و هرچند خواستار برچیدن استبداد دینی در ایران هستیم اما با حمله نظامی به ایران و جنگ طلبی از سوی هر کشوری که باشد مخالفیم. همان طور که اشاره شد دموکراسی خواهی و سکولاریسم و لائیسیته بخش مهمی از اندیشه های ما و بسیاری از دیگر جمهوری خواهان کشور را تشکیل می دهد. پرسش این جا است تا چه اندازه در این زمینه توانسته ایم این بعد از اندیشه های خود را برجسته کنیم و به چالش گفتمان های دینی تئوکراتیک و دیگر اندیشه های استبدادی بپردازیم؟ تا چه حد نشان داده ایم که مبارزه برای حقوق بشر، جنبش ضد تبعیض و دفاع از حقوق برابر شهروندی، نهادهای مدنی، کارزار دفاع از زندانیان سیاسی، مبارزه برای آزادی احزاب، مطبوعات و انتخابات آزاد برای ما از اولویت سیاسی برخوردار است؟ و یا آن که تا چه حد در جامعه ای که فقر و فساد در آن همچون بمب ساعتی عمل میکند، مبارزه برای رفاه و عدالت اجتماعی به موضوع کار ما بدل شده است؟ تصور کنید در جامعه ای که روزانه با دهها موضوع مهم اجتماعی سرو کار دارد، نیرو هایی حضور داشته باشند که به جای آن که مطالبات مردم را به دغدغه ذهنی خود بدل کنند، بیش از هر چیز تنها به تبلیغ جمهوری خواهی بپردازند. برآستی تا چه حد با چنین رویکردی این جریان شانس همه گیر شدن را خواهد داشت؟ ما به جای آنکه بکوشیم دغدغه های خود را به سئوال جامعه بدل سازیم، باید برای تبدیل پرسش های جامعه به دغدغه های ذهنی خود بکوشیم. چنین رویکردی شاید شانس بهتری برای معرفی جمهوری خواهان به عنوان نیرویی دموکرات، سکولار، طرفدار عدالت اجتماعی و تجدد طلب فراهم آورد. وگرنه فعالیت های ما سرنوشتی نظیر تکاپوهای ایدئولوژیک و فرقه گرایانه بسیاری از دیگر گروه ها به خود خواهد گرفت که عمری را به خود دلمشغولی تلف کرده اند. تکرار چنین روندی تنها جمهوری خواهان را به نیرویی فاقد قدرت اثرگذاری بدل خواهد ساخت. من برآستی نمیدانم تا چه حد نسل جوان، پرسش های آنان و رویکردهایشان را میشناسیم و یا اصلا آنان را به جد می گیریم. اگر سیاست ورزی ما

بوی کهنگی دهد، اگر حاملان اندیشه ای دمکراتیک، جمهوری خواهانه و سکولاریستی در ایران از زبان مدرن و امروزی سیاست ورزی بی بهره باشند، هیچ شانسی برای همه گیر شدن نیروهای جمهوری خواه در ایران فراهم نخواهد گشت.

به گمان من تلاش برای ایدئولوژی زدایی از سیاست و از اندیشه جمهوری خواهی و رویکرد به جنبش های اجتماعی و حقوق بشری به جای آلترناتیو سازی های قلابی و دست نشاندۀ قدرت های خارجی و یا کرنش به صاحبان قدرت در ایران، به صدای سوم زمینه پذیرش اجتماعی بهتری می دهد. در عین حال باید مراقب بود که چالشگراییانه بودن باورهای ما نباید به معنی فضایی اندیشیدن مان تلقی شود و یا چهره ای عبوس و غیر اجتماعی از ما در اذهان بر جا گذارد. باید به قول یکی از اندیشمندان سیاسی ایرانی بیلپت تئاتر را ارزان نمود تا با شرکت بیشتر افراد، نمایش هیجان انگیز تر شود. البته من مایلم بیشتر از استعاره خود استفاده کنم: باید با کاهش هزینه مبارزه و طرح مطالبات عمومی، میزان مشارکت مردم را افزایش داد. حرکت از خواست های عمومی جامعه، سیاست درهای باز و تلاش برای همکاری با دیگران و گسترش پیوند بین داخل و خارج از کشور و رویکرد به جنبش های اجتماعی و همچنین تقویت ارتباط با مجامع بین المللی مدافع حقوق بشر، برخی از گام هایی است که جامعه جمهوری خواه باید به طور جد بردارد. جامعه سیاسی ایرانی از نوعی اسکیزوفرنی فرهنگی رنج می برد. در عالم خیال خودشیفتگی بهت انگیز تک تک ما، مانع از دیدن دیگری و همکاری های جمعی و فراگیر می گردد. در عین حال در عالم واقع با مشاهده جثه کوچک خود، به فاقد اثر بودن و تن دادن به این وضعیت خو گرفته ایم. امری که در نهایت چشم امید دوختن به قدرت های خارجی را به اصلی ترین وسوسه بسیاری از ایرانیان بدل ساخته است. این سد را باید شکست. چگونه؟ برآستی نمی دانم. اما یک امر بر من محرز است. روش های تا کنونی چندان مثمر ثمر نیستند و از آن بدتر بسیاری از نسل های قدیمی تر کمتر تمایلی به تحول از خود نشان میدهند.

اما برای آن که به یک تصویر خوش بینانه و مبالغه آمیز از ظرفیت اثر گذاریمان در نغلتیم باید به دشواری های ساختاری در ایران نیز توجه کنیم: تا چه حد جامعه پذیرای تجدد، دمکراسی، سکولاریسم و عقلانیت است؟ نفوذ سنت، دین و استبداد تا کجا است؟ بازتاب فقر، فساد و عقب افتادگی اقتصادی و فرهنگی در حوزه سیاست چه شانسی برای نیروهای مدرن، خردگرا، سکولار و دمکراتیک باقی میگذارد؟

واقعیت آن است که نه تنها جمهوری خواهان بلکه حتی تمامی نیروهای مدرن و سکولار ایرانی در موقعیت فرادستی بسر نمی برند. این تنها استبداد سیاسی نیست که ما را به این سو پرتاپ کرده است. عقب ماندگی جامعه در به حاشیه راندن ما نقش ایفا کرده است. علاوه بر آن زندگی در تبعید، نوعی ذهنیت و خلق و خوی حاشیه نشینانه را در بسیاری از ما چنان درونی ساخته است که اگر هم بخواهیم سیاستی اجتماعی در پیش گیریم، نیروی عادت ما را از آن باز می دارد. قدرت اثر گذاری از خارج کشور هم به رغم اهمیت آن چندان تعیین کننده نیست. با این همه جامعه جمهوری خواه، سکولار و دمکرات ایرانی از مزیت های چشمگیری برخوردار است که آن را به یک گفتمان مهم در جامعه بدل ساخته است. بخش وسیعی از روشنفکران ایرانی و فرهیختگان و نخبگان سیاسی، فرهنگی و مدیران در درون و بیرون کشور تمایلات عمیقاً دمکراتیک، سکولار و جمهوری خواهانه دارند. در میان فعالان جامعه مدنی و جنبش شهروندی و حقوق بشری این نوع نگاه به سیاست از پذیرش بیشتری برخوردار است. جمهوری خواهان به عنوان یک نیروی آینده نگر و خواهان تحول اما معتدل، شانس بیشتری برای ایجاد وفاق ملی در ایران دارند. حتی حضور قدرتمند بسیاری از روشنفکران خوش نام و سیاست مداران با تجربه ایرانی در صفوف جمهوری خواهان که تمایلات چپ میانه دارند، زمینه پذیرش بیشتری به آن ها می دهد. و بالاخره، حمایت بسیاری از جمهوری خواهان از ارزش های مثبت جامعه مدرن در غرب می تواند جذابیت آن ها را به ویژه در نسل جوان افزایش دهد. فراموش نکنیم که ما بیش از آن که در حال حاضر بدیل سیاسی بلاواسطه ای برای کسب قدرت باشیم گفتمانی برای رشد و ترقی جامعه ایران به شمار میرویم. نفس تلاش برای همه گیر نمودن ارزش هایی که از آن نام بردم، در سمتگیری جامعه به سوی دمکراسی نقش موثری خواهد داشت. در عین حال ملاحظات جدی تری در پاسخ به سؤال شما وجود دارد که نیازمند تامل بیشتری است. از جمله بررسی درجه امکان پذیری و چگونگی رشد سکولاریسم و دمکراسی در کشوری است که در آن بنیادگرایان قدرت فائقه به شمار میروند و سیاست های ناعادلانه و پسا استعماری جهان غرب در آن منطقه نیز نوعی سوظن نسبت به نیروهای طرفدار نزدیکی با جهان غرب و یا مدافع ارزش های مثبت آن ایجاد کرده است.

از نظر شما برنامه ی عاجل جمهوری خواهان دموکرات و لائیک چه باید باشد؟

علاوه بر نکاتی که در پیش گفتم پرداخت به وظایف زیرین را مهم

میدانم که امیدوارم مورد توجه کل جامعه جمهوری خواه قرار گیرد:

۱. گسترش رویکرد بیرونی و اجتماعی، پیوند هر چه گسترده تر با داخل کشور و الویت بخشیدن به مبارزه در دفاع از جنبش های حقوق بشری و شهروندی (به ویژه جنبش زنان، دانشجویی، جنبش سندیکایی کارگری). در این زمینه می بایست بر اهمیت جنبش ضد تبعیض (جنسیتی، قومی، دینی، گرایش جنسی، سنی و...) و در راس آن حمایت از جنبش زنان و به ویژه کمپین یک میلیون امضا تاکید ویژه ای نمود. همچنین تاکید بر مبارزه علیه تبعیضات قومی چه از منظر تامین حقوق برابر شهروندی و گسترش دموکراسی و چه به منظور افزایش حس تعلق اقلیت های قومی در دفاع از یکپارچگی کشور اهمیت بسزایی دارد.

۲. گسترش روابط با مجامع بین المللی مدافع حقوق بشر برای اعمال فشار به حکومت اسلامی و نشان دادن آن که ما همزمان بر صلح و دموکراسی تاکید می ورزیم. ۳ برجسته نمودن جایگاه سکولاریسم و لائسیته در اندیشه و پراتیک ما. ۴ گسترش خصلت جنبشی و پلورالیستی این جریان. من همچنان بر این باورم که گسترش مشارکت سه جریان چپ دمکراتیک، ملی گرایان و مسلمانان سکولار و تاکید بر نقاط اشتراک همگانی یکی از موضوعاتی است که باید بدان پرداخته شود و موانع دسترسی به آن بررسی شود. علاوه بر آن اتخاذ سیاست در های باز، تمرکز زدایی و بررسی چگونگی کاهش هزینه مبارزه و افزایش مشارکت عمومی شانس این جریان را برای تجدید حیات افزایش خواهد داد. سیاست درهای باز در عین حال مشمول تلاش برای جلب همکاری کسانی است که از این مجموعه فاصله گرفته اند. ۵ و بالاخره گسترش همکاری با دیگر نیروهای جمهوری خواه که مدافع سیاست صدای سوم هستند. این همکاری ها باید در جهت افزایش اعتبار و قدرت اثر گذاری باشد و نه آن که به فلج سیاسی بینجامد و مشروعیت ما را خدشه دار سازد. در این زمینه نسبت به تجربه همکاری با ۹ گروه جمهوری خواه و نقاط ضعف و قدرت آن باید توجه ویژه ای نمود. بسیاری از نیروهای اپوزیسیون و از جمله برخی نیروهای جمهوری خواه که جز به کسب قدرت سیاسی به چیز دیگری نمی اندیشند، اولویت بخشیدن به پیکار برای حقوق بشر را به عنوان موضوع اصلی فعالیت ها و همکاری ها تخطئه می کنند. من اما بر این باورم اپوزیسیون جمهوری خواه زمانی از اعتبار جدی تری برخوردار خواهد شد که نشان دهد "اول حقوق بشر" و مبارزه برای جدایی دولت از دین اولویت سیاسی آن است.

اما صرف نظر از نکاتی که ذکر شد خط مشی سیاسی میبایست ضمن تاکید بر موازین بنیادین ما در مخالفت با کلیت نظام جمهوری اسلامی مردم

را فرا بخواند تا برای شکست کسانی که با سیاست های داخلی و خارجی خود ایران را با خطر ورشکستگی، فقر فزاینده، تشدید سرکوب ها، انزوا و حتی نابودی روبرو ساخته است از همه فرصت ها استفاده کنند. من به رغم مخالفت با نظریه و مشی اصلاح طلبان دینی هرگز از این تاکید باز نا یستاده ام که خطر اصلی که جامعه ایران را تهدید می کند تداوم سیطره بنیادگرایی اسلامی بر کشور است.

نظرتان درباره ی همکاری با دیگر نیروهای اپوزیسیون چیست؟

گرچه من اولویت بیشتری برای دموکراسی و سکولاریسم قائلم اما همزمان از جمهوری خواهی به مثابه مطلوب ترین شکل گذار به دموکراسی و سکولاریسم در ایران دفاع می کنم. هم از این رو از دیر باز طرفدار نزدیکی هر چه بیشتر نیروهای جمهوری خواه، دمکرات و سکولار بوده ام و همچنان از آن حمایت می کنم. فراتر از آن به باور من همبستگی و گسترش همکاری در میان اپوزیسیون تمایل جدی جامعه ایرانی است و بدون آن تغییر چندانی در اوضاع سیاسی رخ نخواهد داد. از این رو هر جا که این همکاری موضوعیت یابد باید از آن استقبال کرد و نبایست سیاست انزواجویانه در پیش گرفت.

کسانی که اسیر خودشیفتگی های ملال آور گذشته خود هستند و از همکاری با دیگران وحشت دارند در بهترین حالت متکبران عبوسی هستند که نمی دانند دموکراسی روندی است که همزمان محصول درجه ای از چالش و سازش است. دیگر آن که بدون همکاری با دیگران نیروی ثمر بخشی برای تغییر ایجاد نخواهد شد. اپوزیسیونی که قدرت تاثیر گذاری نداشته باشد بیشتر به مرده ای متحرک شبیه خواهد بود تا نیرویی پویا و زنده. البته می بایست بین موضوعات موردی و فراگیر با پروژه های سیاسی تفاوت قائل شد. همان گونه که من سرسختانه در زمینه موضوعات فراگیر با هر نوع رویکرد سکتاریستی مخالفم و از همکاری کل اپوزیسیون دمکرات حمایت می کنم، در زمینه پروژه سیاسی بر تمایزات و رقابت سالم سیاسی پافشاری می کنم. یکی کردن این دو پروژه به هردو لطمه می زند و بی اعتمادی می آفریند. جامعه در عین حال نیازمند درجه ای از شفافیت سیاسی است. همچنین باور به ضرورت همکاری با دیگران جوازی برای بی پرنسیبی و ابن الوقتی بودن نیست. ایجاد توازن بین این دو همیشه امر ساده ای نیست. در این زمینه قبل از هر چیز باید به بررسی سود و زیان همکاری های سیاسی پرداخت. اما به هررو راه حل دست یابی به این توازن فراموش کردن ضرورت همکاری ها و یا خط زدن صورت مسئله نیست. منتفی کردن هر نوع همکاری با دیگران به بهانه اختلافات و یا رعایت اصول، ما را در

دنیای مجازی مان محبوس خواهد ساخت. بدتر از آن بسیاری را به این نتیجه خواهد رساند که گویا ما با چنین سنت سیاسی محکوم به زیست در زیر سیطره حکومت های استبدادی هستیم. من به هررو به دلیل خوش بینی ام هرگز تسلیم این عقیده نشده ام که دموکراسی در ایران قابل تحقق نیست. گیرم که روزی به این نتیجه برسم تلاش برای سیاست ورزی دموکراتیک در ایران "تونل زدن در کوه غیر ممکن ها است" و تکاپوی فرهنگی و فکری را بر این گونه تلاش ها ترجیح دهم!

آقایان، بس کنید! سخنی با "داد"ستان دادگاه انقلاب اسلامی تهران

محمد ملکی

شرکت در انتخابات فرمایشی و نمایشی تایید همه ی نابسامانی هاست، بیاییم این بار با تجربه گیری از گذشته، انتخابات را به یک تحریم فعال و هدفمند تبدیل کنیم و با اعتراض و عدم حضور پای صندوقهای رأی گیری به حاکمان بفهمانیم ملت ما هنوز سرزنده و فعال، مقاوم و هوشیار است و دیگر بار فریبکاران را نخواهد خورد.

خبردار شدم که آقای دادستان دادگاه انقلاب اسلامی تهران تهدید کرده اند اگر کسی مردم را دعوت به تحریم انتخابات کند، تحت تعقیب و پیگرد قرار خواهد گرفت. درست است که در این سی و سه سال از سوی حکومتگران از این نوع تهدیدها زیاد شنیده ایم و مردم ما هزینه های فراوانی را متحمل شده اند، اما این یکی در آستانه خیمه شب بازی جدیدی که از آن به نام انتخابات نام برده می شود، از آن حرفهاست؛ حرفی که در آن خشونت است و بی رحمی و شمشیرکشیدن به سوی مردم.

اگر افرادی از جامعه جرات کنند عقاید خود را بگویند در نظامی که شما "داد"ستان آن هستید باید به سلابه کشیده شوند که چرا به

کسانی که از فیلتر وزارت کشور و شورای نگهبان گذشته اند و تعهد سر فرود آوردن در برابر ولی فقیه، و بازوی عملیاتی رهبر بودن و اطاعت چشم بسته از اوامر رهبری را کرده اند، رأی نمی دهند؟ باید چنین افرادی را تحت پیگرد قرار داد تا سزای داشتن "عقیده"ای برخلاف نظر حاکمیت را ببینند؟ آقای دادستان به من که یک شهروند هستم اجازه می دهید از شما پرسشی داشته باشم یا به دلیل همین سؤال هم دچار پیگرد قرار می گیرم؟ پرسش من این است که به عقیده شما در یک جامعه عادلانه و در قرن بیست و یکم وظیفه ی یک دادستان چیست؟ جز اینکه "داد" مردم را از "بی داد"گران بستاند؟

شما از هنگامی به این سمت منصوب شدید که اتفاقاً مصادف با "بی داد"های بسیار از سوی حاکمیت بود، از جمله کشتار ده ها نفر در تظاهرات اعتراضی به کودتای انتخاباتی سال ۸۸ و ۲۵ بهمن ۸۹ و زندانی و شکنجه شدن صدها نفر بعد از این حوادث، کشتار در زندانها، شهادت مظلومانه ی هاله سحابی و هدی صابر و دهها نمونه دیگر. آقای "داد"ستان، برآستی داد کدام خانواده ی دادخواه را از بیدادگران گرفته اید؟ شما میدانید نداها و سهراب ها و مختاری ها، بدست چه کسانی شهید شدند. شما می دانید مامورین وزارت اطلاعات چگونه هاله را در تشیع پیکر پدرش مهندس سحابی کشتند. شما می دانید در زندان اوین چه کسانی هدی صابر را شهید کردند. شما میدانید در زندانهای کهریزک و قرچک ورامین چه گذشت، بنابراین وظیفه ی شما "داد"ستانی است از بیدادیان نه تهدید مردم بخاطر اظهارنظر و تبلیغ عقیده.

شما چرا نگران تحریم انتخابات و عدم شرکت مردم در نمایش انتخابات هستید؟ حکومت گران چگونه که در این ۳۳ سال عمل کرده اند می دانند چگونه بخشی از مردم را به پای صندوق ها بکشانند و بازار انتخابات فرمایشی را گرم کنند، نگران این امر نباشید. از ۳۳ سال تجربه نظام ولایی در قلب ها و بداخلاقی ها و آمار دروغ دادن ها غافل نشوید. حاکمیت چه مردم در انتخابات شرکت بکنند یا نکنند، کسان مورد نظر را از صندوق ها بیرون می کشند و شما وظیفه دارید به جای تهدید مردم از حقوق ضایع شده ی آنها دفاع کنید. شما حق ندارید مجری دستورات بازجویان و مسئولین وزارت اطلاعات باشید. وظیفه ی شما ستاندن "داد" ستم دیدگان و مظلومین از "بیدادگران" است.

آقای دادستان، بگذارید در اینجا نکته ای را یادآور باشم. من دقیق نمی دانم شما چند سال دارید و هنگام انقلاب کجا بودید و چه می کردید، اما بدانید - بقول آقای خمینی - در زمان آن پدر و پسر هم

“انتخابات” انجام می شد و کسانی سر از صندوق ها بیرون می آوردند که از فیلتر شاه و درباریان، خان ها و ارتشیان، قدرت بدستان و ملاکان و آخوندهای درباری گذشته باشند. آن روزها روحانیانی که بعد از سقوط نظام شاهی قدرت را به دست گرفتند به ما می گفتند شرکت در انتخابات حرام است و ما را تشویق به هرگونه اخلاص در انتخابات می کردند. راستی چه شده که آن اعمال که دیروز واجب شرعی و مباح و مرضی خداوند بود امروز حرام و جنگ با خدا و رسول و قابل پیگرد و مجازات شده است؟ احتمالا می گویند: برای اینکه شاهان پهلوی “ناحق” بودند ولی حکومت ما برحق است. ملاک حق و باطل در دیدگاه شما چیست؟ نظام شاهی در تجاوز به حقوق سیاسی مردم چه می کرد که نظام شیخی نمی کند؟

اگر تاریخ را ورق بزنیم تمام حکومت های جبار و ستمگر خود را “حق” می دانستند. آیا فرعون و نمرود که ادعای خدایی می کردند خود را “ناحق” می دانستند؟ آیا مغول ها و تاتارها و هزاران قبیله ی خونخوار خود را “ناحق” می دانستند؟ آیا استالین و هیتلر، موسیلینی و ناپلئون و آغا محمدخان قاجار و محمدعلی شاه و آن پدر و پسر خود را “ناحق” می دانستند؟ آنها هم مانند آقایان خمینی و خامنه ای خود را “حق” می دانستند. بله آقای دادستان همه ی حکومت ها تا بر سر قدرت نشسته اند خود را حق و مخالفین را ناحق می دانند. پس چرا به مردم این حق را نمیدهید که طبق اصل بیست و دوم قانون اساسی خودتان، عقیده ی خودشان را بیان کنند و بنویسند؟ شما حق ندارید هیچ کس را به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مواخذه قرار دهید.

من اخیرا در سه یادداشت که حتما به سمع و نظر شما رسیده با ارجاع به اسناد غیرقابل انکار اعلام کردم که از اولین روزهای برپایی نظام ولایی، انتخاب ها در ایران از جمله رفراندوم تغییر نظام، انتخابات مجلس خبرگان و رفراندوم قانون اساسی با بداخلاقی ها، تقلب ها و آمارسازی های بسیار صورت گرفت. چرا راه دور برویم در سال ۸۸ شاهد بودیم که کودتای انتخاباتی چگونه صورت گرفت و با رأی مردم حاکمیت چه کرد، و با مردم معترض چه رفتاری داشت. حال جناب آقای دادستان چگونه است که اگر مردم انتخاب های این چنینی را تحریم کنند و بر عقیده خود پافشاری نمایند قابل تعقیب هستند، اما اگر حکومت با تمام وسایل، با پول و پلو مردم را تشویق به شرکت در نمایش انتخابات نماید، کار درست و صحیحی انجام می دهد. شما که وظیفه دارید داد مردم را از بیدادگری های حکومت بگیرید چگونه است

که تاکنون برعکس عمل کرده اید؟ مگر نباید شما به عنوان یک قاضی در مسند قضاوت بی طرف باشید و حق مظلوم را از ظالم بستانید؟ آقای دادستان از عاقبت کارتان بترسید، شما در مقابل خدا و خلق مسئولید و باید روزی پاسخگو باشید. شما حتما از سرنوشت دادستانها، ماموران ساواک، قضات دادگاههای نظامی، بازجوها و ... که در نظام شاهی آن چنان جولان می دادند و مردم را به سلابه می کشیدند بی خبر نیستید.

این روزها که حکومت با تمام امکانات عقاید خود را در مورد انتخابات به اطلاع مردم می رساند؛ پس چرا اگر تعدادی از دگراندیشان با نبود هیچ نوع امکاناتی و تنها با چند ورق کاغذ و چند سطر نوشته عقاید خود را بیان کنند تا مردم به قضاوت بنشینند و تصمیم بگیرند، این چنین ناراحت می شوید و تهدید به تعقیب و پیگرد آنها می کنید؟

جناب آقای دادستان دادگاه انقلاب اسلامی تهران، من به عنوان یک شهروند ایرانی وظیفه ی خود می دانم عقیده ام را بگویم و روی آن تبلیغ کنم، بنابراین من رسالت و وظیفه ام را انجام می دهم شما هم به کار و مأموریت خود ادامه دهید. در آخرین نامه نظرم را گفته ام و بازهم تکرار می کنم که:

شرکت در انتخابات فرمایشی و نمایشی تایید همه ی نابسامانی هاست، بیاییم این بار با تجربه گیری از گذشته، انتخابات را به یک تحریم فعال و هدفمند تبدیل کنیم و با اعتراض و عدم حضور پای صندوقهای رأی گیری به حاکمان بفهمانیم ملت ما هنوز سرزنده و فعال، مقاوم و هوشیار است و دیگر بار فریب فریبکاران را نخواهد خورد.

والسلام

آدمکش پرویز ثابتی

اگر هر کسی کوچکترین آگاهی از کارنامه ستمکاری سازمان سرکوبگر ساواک شاهی داشته باشد، می داند که آدمکش پرویز ثابتی چه کسی است و در کشتار آزادی خواهان از چه کسی دستور می گرفت، اگر کسی این

ننگ بر آورده از حکومت کودتایی محمد رضا پهلوی را باور ندارد؛ می تواند از پسر آخوند پرستش رضا پهلوی بپرسد که همکار پدرش چه خون هایی ریخت. ولی آیا به راستی خواهد گفت ؟

ویژگی ها و چشم انداز انتخابات مجلس نهم

محمد اعظمی



در این انتخابات، دو نیروی اصلی رقیب که در برابر هم صف آرای می کرده اند، دو ویژگی دارند: حق پندار و خشونت رفتار اند. روحانیون و جریانات سنتی حامی آن ها، فکر می کنند صاحب این انقلاب اند و در آن نقش منحصر به فردی داشته اند و حالا طبیعی است که خود را صاحب آن بدانند و از نتیجه اش بهره مند شوند. جریان احمدی نژاد که در بدنه نیروهای سپاهی و انتظامی و امنیتی نفوذ دارند و بیشتر بعد از انقلاب برآمد داشته اند، فکر می کنند که این ها در جریان جنگ و در این بحران ها، در خط مقدم جبهه بوده و جمهوری اسلامی را حفظ کرده اند. از این رو حکومت و مزایای آن را حق خود می دانند.

در دوره هایی که استبداد بیداد می کند و روحیه مردم دستخوش یاس و ناامیدی نشده است، هر بهانه ای ممکن است به یک حرکت قیام گونه تبدیل شود. از این رو فکر می کنم در جریان این انتخابات نباید چشم بر حوادث غیر قابل پیش بینی بسته بماند. اما توجه باید داشت که الزاما برآمد جنبش مردم مشابه حرکات پیشین نخواهد بود. نیرویی که خود را برای بروز این حوادث آماده نکند، به ناگزیر یا به دنباله روی از حوادث کشیده می شود و یا راه مقابله با آن را پیشه می کند و یا به نظاره گری منفعل بدل می شود.

سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، به مناسبت ۱۹ بهمن، مراسم بزرگداشتی برای سالروز جنبش فداییان خلق در برلین برگزار نمود. در میز گرد سیاسی این مراسم، فتابان، بهروز خلیق و من شرکت کرده بودیم. مطلب حاضر بخشی از سخنان من در ارتباط با انتخابات است که

در پاسخ به پرسش گرداننده جلسه، بیژن اقدسی، در این مراسم، پیرامون ویژگی های انتخابات مجلس نهم و چشم انداز آن، بیان گردید.

ویژگی های انتخابات مجلس نهم؟

نخستین ویژگی، بسته تر شدن فضای انتخابات در قیاس با دوره های پیشین است. تاکنون جمهوری اسلامی در جریان برگزاری انتخابات، دامنه فشار و سرکوب را کاهش می داده است. در نتیجه کاندیداها، نسبت به قبل، امکان سخن گفتن و طرح برخی انتقادات را پیدا می نمودند. مطبوعات نیز فرصت انتشار مسایلی، که تا پیش از آن وجود نداشت، به دست می آوردند. در مجموع در دوره انتخابات برخی مسایل "ممنوعه"، بیشتر منعکس شده، و فضا تا حدی باز می شد. در این انتخابات برخلاف گذشته، از همان ابتدا فضا امنیتی شده و ارعاب و تهدید مردم در دستور قرار گرفته است. تا بدان اندازه که بر اساس گفته مقامات قضایی کسی حق اظهار نظر آزاد در باره انتخابات را نداشته و تبلیغ تحریم، جرم اعلام شده است. بسته شدن فضای انتخابات و امنیتی شدن آن در این ابعاد، تا کنون در جمهوری اسلامی سابقه نداشته است.

دومین ویژگی، وسعت نیرویی است که دست به تحریم انتخابات زده است. برای اولین بار است که افزون بر اپوزیسیون این نظام، نیروهای منتقد نیز به مخالفت با این انتخابات رسیده اند. تا کنون حداکثر اپوزیسیون نظام، سیاست مشترکی در رابطه با نفی انتخابات اتخاذ می کرده است. اما در این دوره، سیاست های رژیم، صفوف اپوزیسیون نظام و منتقدان آن را چنان فشرده نموده است که تحریم این نمایش به نظر مشترک همه آنان تبدیل شده است.

سومین ویژگی این دوره، وضعیت استثنایی است که حکومتیان در آن گرفتار شده اند. رابطه حکومت با مردم و با عموم کشورهای جهان و حتی در میان جناح های آن، هیچ گاه چنین تیره و تار نبوده است. اکنون رابطه حکومت با مردم بیش از هر دوره ای تخریب شده است. مشکلات اقتصادی، بیکاری، رشد فساد و دزدی در میان حاکمان، دامنه نارضایتی مردم از حکومت را بی سابقه نموده و تقلب و دستکاری در نتیجه انتخابات، به ویژه در سال ۱۳۸۸، بر دامنه بی اعتمادی مردم افزوده است. رابطه حاکمان با خودشان نیز، عمیقاً بحرانی و دشمنانه است. ابتدا اصلاح طلبان، از رقابت کنار گذاشته شده، فعالیت آن ها ممنوع گشته و بسیاری از کادرهای موثرشان، سرکوب و به زندان

انداخته شدند. سپس رقابت و درگیری به میدان اصولگرایان کشیده شد. جریان احمدی نژاد که "نزدیک ترین نیرو به خامنه ای بود" و به خاطرش قلب بزرگ را سازمان داد، انحرافی اعلام گردید. بخشی از اصولگرایان افراطی، جبهه پایداری انقلاب اسلامی را ایجاد کرده اند که با بخش میانی و سنتی آن، اختلاف جدی دارند. اصولگرایان که قرار بود بنا به درخواست خامنه ای با یک لیست واحد وارد انتخابات مجلس نهم شوند، تا کنون هشت لیست آرایه کرده و به رقابت با هم و توطیه علیه هم مشغول اند. رابطه حکومت با کشورهای جهان هم نیازی به توضیح ندارد. هیچ گاه در این حد و به این وسعت خصمانه نبوده است. جهان غرب به خصوص آمریکا برای عقب نشاندن رژیم، وارد تحریم های اقتصادی، مالی، نفتی و جنگ اقتصادی با این حکومت شده است. این تحریم ها، گرانی و بیکاری و تعطیلی موسسات تولیدی و پائین آمدن ارزش بی سابقه ریال را در پی داشته است. در کنار این جنگ اقتصادی و تهدیدات نظامی، اقدامات تروریستی علیه نیروهای یکدیگر هم شدت گرفته است. به نظر می رسد این اقدامات خرابکارانه و تروریستی به یک سیاست برای اعمال فشار بدل شود.

انتخابات چه چشم اندازی دارد؟

در چنین شرایطی دستگاه ولایت می خواهد گوش به فرمان ترین نیروها را از طریق رای مردم وارد مجلس کند. از ای نیرو نیازمند مشارکت حداکثری مردم است. هدف از چنین مشارکتی این است که در مناسبات جهانی وانمود کند هنوز مشروعیت مردمی دارد و به پشتوانه آن می تواند در برابر جنگ اقتصادی مقاومت کند. در ارتباط با جناح های حاکم، می خواهد به اصلاح طلبان، که رقیب آن ها طی سالیان بوده اند، بگویند که جایگاهی در میان مردم ندارند. در ارتباط با خودشان نیز هدف این است که نیرویشان روحیه بگیرد و مانع ریزش بیشتر آن ها شود. اما لازمه مشارکت مردم حداقل باز شدن فضای سیاسی و امکان رقابت نیروهاست. این هم امکانپذیر نیست. چون حکومت از باز شدن فضا می ترسد. حکومت خود نیز می داند که با رویگردانی مردم از صندوق ها روبروست. به همین دلیل به ناچار باید رقم سازی و صحنه آرایه کند. اما این مساله هم مشکلات خود را دارد و به آسانی میسر نیست. دو مشکل برای این رقم سازی وجود دارد. نخست این که مردم به این حکومت اعتماد ندارند و آن قدر پرونده این رژیم به قلب و دروغ آلوده است که مردم حتی به ارقام درست حکومت هم شک می کنند، چه رسد به ارقام جعلی و ساختگی آن. پس در این زمینه حکومت نمی تواند به هدف خود دست یابد. مشکل دوم نیروی مقابل آن ها یعنی

جریان احمدی نژاد است، که هدف، از صحنه خارج نمودن آن هاست. این جریان نیز به نظر نمی رسد بدون مقاومت تسلیم شود و بعید نیست اختلافات آن ها به درگیری و آشوب هم کشیده شود.

درگیری جناح ها و برآمد جنبش ممکن است؟

پاسخ من به این پرسش هم منفی و هم با قید احتیاط، آری است. پاسخ منفی است چون معمولاً ما در انتخابات ریاست جمهوری که خصلت ملی و سیاسی آن برجسته است، با پدیده برآمد جنبش، در مواردی، مواجه شده ایم. در این سه دهه، دو بار، در دوم خرداد و ۲۲ خرداد، در جریان انتخابات ریاست جمهوری، برآمد جنبش را شاهد بوده ایم. اما در انتخابات مجلس، خصوصاً در مناطق کوچک و محلات، به اندازه زیادی، این خصلت قومی و فامیلی و محلی است که در میزان مشارکت یا عدم مشارکت و در برانگیختگی مردم نقش ایفا می کند. تا کنون در جریان انتخابات مجلس، هیچ گاه شاهد برآمد جبهشی وسیع نبوده ایم.

اما امکان ایجاد یک وضعیت فوق العاده و غیر قابل پیش بینی نیز محتمل است. علل بروز چنین وضعیتی را باید قبل از هر چیز در درون حکومت جستجو نمود.

در این انتخابات، دو نیروی اصلی رقیب که در برابر هم صف آرایئی کرده اند، دو ویژگی دارند: حق پندار و خشونت رفتار اند. روحانیون و جریانات سنتی حامی آن ها، فکر می کنند صاحب این انقلاب اند و در آن نقش منحصر به فردی داشته اند و حالا طبیعی است که خود را صاحب آن بدانند و از نتیجه اش بهره مند شوند. جریان احمدی نژاد که در بدنه نیروهای سپاهی و انتظامی و امنیتی نفوذ دارند و بیشتر بعد از انقلاب برآمد داشته اند، فکر می کنند که این ها در جریان جنگ و در این بحران ها، در خط مقدم جبهه بوده و جمهوری اسلامی را حفظ کرده اند. از این رو حکومت و مزایای آن را حق خود می دانند. هر دو این جریانات به خشونت باور داشته و آن را شیوه ای موثر و رهگشا برای مقابله با بحران ها می دانند. چنین باوری است که نمی گذارد آن ها به آسانی و بدون تنش تسلیم شده، از مجموعه امتیازات و رانت های قدرت بگذرند، و از قدرت کنار روند.

از سوی دیگر به دلیل عدم مشارکت وسیع مردم، فقط بخشی از مردم در انتخابات شرکت خواهند کرد. در میان این بخش یعنی شرکت کنندگان در انتخابات، احمدی نژاد اگر مقبولیت بیشتری نداشته باشد، جایگاه کم تری از رقیب ندارد. و اگر دخالت و دستکاری در آرای شرکت کنندگان

صورت نگیرد، جریان احمدی نژاد با اقتصاد صدقه ای به برکت بخشی از پول باده آورده نفت، که بین لایه های ای از مردم پخش کرده است، احتمالا رای بیشتری می تواند بدست آورد.

افزون بر این، برگزار کننده انتخابات دولت احمدی نژاد است. این دولت طی چند ساله اخیر، نیروهایش را در سیستم بوروکراتیک و استانداری ها و فرمانداری ها کاشته است. دستکاری در آراء بدون همکاری آن ها بسیار دشوار است. قدرت این جریان در حدی است که در مواردی، حتی علنا در برابر خامنه ای ایستادگی کرده است. به نظر می رسد اگر توافقی صورت نگیرد و رضایت آن ها جلب نشود و سهم آن ها نادیده گرفته شود، امکان درگیر شدنشان منتفی نیست. کافی است در چندین حوزه مقابله شود تا این حوزه ها باطل اعلام شوند و درگیری به جامعه کشیده شود. ارزیابی برخی حکومتیان نیز در همین راستاست. سالار آبنوش فرمانده سپاه استان قزوین در ۱۴ اسفند ۸۹ در باره انتخابات چنین می گوید: «اگر نتیجه انتخابات مجلس نتیجه ای نباشد که در راستای ارزشهای ما باشد سال ۹۱ (سال پس از انتخابات مجلس) سالی بسیار خطرناک و حتی خونین است... زیرا (ناگزیریم) با هم» بجنگیم. در این زمینه خامنه ای هم نگران است. او در نماز جمعه عید فطر گفت: «انتخابات همیشه در کشور ما تا حدودی یک حادثه ای چالش برانگیز است... مراقب باشید این چالش به امنیت کشور صدمه نزند».

هر چند پیشگویی در رابطه با مسایل اجتماعی چندان جایز نیست اما با احتساب برخی عوامل می توان نسبت به وقوع حوادث آمادگی کسب نمود. از این رو لازم است توجه داشته باشیم که در چنین وضعیتی، امکان بروز حرکات تند و ناگهانی منتفی نیست. در جوامع استبدادی به دلیل سرکوب تشکل های سیاسی و نهادهای مدنی، حرکات قانونمند نیست و معمولا واکنش ها، ناگهانی بروز پیدا می کنند. در ایران ویژگی دیگری که جامعه را آبدستن این حرکات می کند وضعیت روحی و روانشناسی مردم است. امروز یاس و ناامیدی بر مردم چیره نشده است. در حالی که سرکوب بیداد می کند، هم زمان بخش قابل توجهی از مردم و روشنفکران با جسارت علیه این بیدادگری ها به شکل علنی، لب به اعتراض می گشایند. همیشه در دوره های ای که استبداد بیداد می کند و روحیه مردم دستخوش یاس و ناامیدی نشده است، هر بهانه ای ممکن است به یک حرکت قیام گونه تبدیل شود. از این رو فکر می کنم در جریان این انتخابات نباید چشم بر حوادث غیر قابل پیش بینی بسته بماند. اما توجه باید داشت که الزاما برآمد جنبش مردم مشابه

حرکات پیشین نخواهد بود. نیرویی که خود را برای بروز این حوادث آماده نکند، به ناگزیر یا به دنباله روی از حوادث کشیده می شود و یا راه مقابله با آن را پیشه می کند و یا به نظاره گری منفعل بدل می شود.

۱۸/۲/۲۰۱۲

Mr.

جناب آقای بلدی، من هم لازم دیدم در پاسخ به نوشته های شما مطالبی را اختصارا به عرض برسانم: اول اینکه فراموش نشود که اینکه شما با رژیم سابق مخالف بوده اید و با آن مبارزه کرده اید به شما مصونیت نمی بخشد که بتوانید بدون ارایه مستندات کافی و قابل قبول اتهاماتی را به سران رژیم سابق وارد آورید. اینکه وضعیت مالی خاندان پهلوی در زمان حکومت آن خانواده نسبت به قبل از به حکومت رسیدن رضا شاه بهتر شده دلیل کافی برای ثبوت اتهام نیست. در آن دوره وضعیت مالی عموم ملت ایران بطور اعم و بخش خصوصی بطور اخص به مراتب بهتر شد. آیا این رشد را می توان به حساب غارت و دزدی گذاشت؟ ملکه انگلستان بالغ بر 700 میلیون دلار بنا بر آمار ویکیپدیا که در سال 2006 مطالعه کردم ثروت داشت. آیا این مبلغ قابل توجه به صرف زیاد بودن آن از راه دزدی حاصل شده است؟ پس از اتهام زدنه های کلی و شعار گونه بپرهیزید و البته اگر به مواردی اشراف دارید و مدارک کافی هم برای ثابت کردن آن در اختیار دارید از افشای آن اجتناب فرمایید. دوم در خصوص فساد: اگر سران رژیم گذشته فقط به فساد جمهوری اسلامی اشاره می کنند شما این جدول را تکمیل فرمایید. فساد دوران قاجار و فساد دوران حاضر و فساد در کشورهای مجاور در آن زمان را بعلاوه به قول خودتان ژاپن و کره جنوبی کنار هم بگذارید تا وضعیت ایران معلوم شود. مساله اصلی این است که به حقیقت دست یابیم و نه اینکه به تکفیر یا تقدیس رژیم پهلوی برسیم. بعد از انجام این مقایسه می توان قضاوت ارزشی هم کرد که آیا کشور ما بطور نسبی وضعیت مطلوبی داشته یا خیر. ضمنا از بین بردن فساد مستلزم پژوهش و تحصیل دانش لازم و وضع مقررات کارآمد است و بیشتر یک مساله دانش محور و فنی است تا یک مساله

اخلاقی. در نتیجه فساد را با روحیه انقلابی یا مبارزاتی نمی توان از بین برد و باید به دانش آن مجهز شد. دقیقا مثل عفونت زدایی و از بین بردن میکروبها که با علم پزشکی و بهداشت و داروسازی میسر می شود و نه فحش یا شعار دادن علیه میکروبها و بیماریها. در خصوص پاراگراف سوم: فکر می کنم آقای ثابتی تعارف می کند و شاید هم به زبان پوپولیستی و مردم فریبانه متوسل می شود که می گوید حکومت فعلی در شان ملت بزرگ ایران نیست. بالاخره سیاستمداران حتی وقتی از مناصب سیاسی خود برکنار می شوند آن حس پوپولیستی خود را حفظ می کنند. واقعیت مطلب این است که جامعه ایران با تمام توان فرهنگی و عقلی خود این حکومت را زایل کرده است و حالا که فرزند معلول از آب درآمده ناجوانمردانه و نا صادقانه نسبت آن را با خود انکار می کند. توجه داشته باشید حکومت پهلوی فقط مسئول دوران خودش است و نه فراتر از آن. بعد از رفتن شاه و سقوط دولت بختیار هر آنچه اتفاق افتاد بر عهده جبهه ملی و نهضت آزادی و نیروهای چپی و بطور کلی ملت ایران است و نه رژیم پهلوی. به وجود آمدن حلبی آبادها نتیجه رشد سریع شهرنشینی است که به یکباره مردم فراوانی خارج از حد انتظار به شهرها هجوم می آورند که شهر با امکانات بالفعل خود امکان پاسخگویی فوری به آن را ندارد و در واقع از تبعات ناخواسته رشد انفجاری صنعت و اقتصاد است که البته باید در خصوص آن به برنامه ریزی پرداخت. برنامه ریزی باید قبل از وقوع حادثه باشد اما گاهی با توجه به ضعف قوه برنامه ریزی و کارشناسی و نوع مشکل، حکومتها غافلگیر می شوند. این اتفاق منحصر به ایران نیست. مثلا در اوایل دهه 70 میلادی وقتی دولت آمریکا نرخ ثابت دلار در برابر طلا را کنار گذاشت و نفت گران شد و پول فراوان نفتی به بانکهای آمریکا و اروپا سرازیر شد، این بانکها غافلگیر شده و بدون رعایت احتیاط منابع خود را وام دادند و موجب ایجاد یک بحران بین المللی شدند. اما در اروپا کسی به این دلیل هیجانزده نشد که انقلاب کند و برای سعادت بشر حکومت را به دست کشیشان و تروریستها و واماندگان اجتماعی دهد تا از این طریق دولت و بانکداران آمریکایی را گوشمالی داده باشد. پس نمی توان مسایل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را از چارچوب احساسات سطحی و ساده انگارانه و شعارگونه نظاره کرد و باید در قالب کانتکتست فنی آن به مشاهده و تبیینش پرداخت. بی تردید سانسور در آن دوره وجود داشت. اما وجود سانسور را نباید بهانه قرار دهید و نام روشنفکر بر نویسندگان آن کتب بگذارید. خطای ساواک در سانسور، شریعتی و آل احمد و کیانوری و امثالهم را به روشنفکر تبدیل نمی کند. این یک امر است و آن امر دیگر. حزب رستخیز خطای تاکتیکی از جانب رژیم گذشته بود اما باور نکنید که

مجاهد و مارکسیست ایدئولوژیک و مسلمان می توانستند به توافق دموکراتیک برای اداره کشور برسند. دموکراسی نه در مارکسیسم و نه در اسلام معنایی ندارد. از همین رو گفتمان انقلابیون 57 دموکراسی نبود. جبهه ملی هم به لحاظ مکانیزم تصمیم گیری درون سازمانی یک سازمان دموکراتیک نبود. مثلاً سنجایی بدون تصویب جبهه ملی به دیدار خمینی رفت و اعلامیه 3 ماده ای را منتشر کرد. دموکراسی بدون آدمهای دموکرات و فرهنگ دموکراتیک و تمایل عمومی به تشکیل تشکلهای و نهادهای دموکراتیک میسر نمی شود. اینکه مردم ایران پس از از بین رفتن رژیم شاه و انحلال ساواک نتوانستند یک نظام دموکراتیک را بنا نهند دلیل مستحکم بر این مدعا است. در خصوص داستان کفاش که به زن ثابتی احترام نگذاشت و کشته شد سند آرایه بدهید. کمی شبیه داستانهای جمهوری اسلامی به نظر می رسد. منبع آرایه بدهید که رجوع کنیم. چهارم: اینکه مردم در آن زمان شایعه می ساختند و مرگ مخالفان را به دروغ به رژیم نسبت می دادند نشان بی اخلاقی عامه است. عدم اعتماد به کسی دلیل کافی برای نسبت دروغ دادن نیست. سعی نکنید توده را از مسئولیت اخلاقی برهانید. اصل مسئولیت و تعهدات اخلاقی را باید به عنوان یک اصل فراگیر و همگانی به رسمیت شناخت. مبارزان و زندانیان سیاسی و توده مردم و هیچ کس دیگر از آن مبرا نیستند. پاراگراف پنجم: در خصوص مطالبه سند برای ادعای مربوط کردن خودکشی تختی به ناتوانی جنسی وی حق مطلقاً با شماست. ثابتی باید سند آرایه دهد. اما اگر محبوبیت تختی فقط به خاطر مخالفتش با شاه باشد وای به حال این مردم. رجوی هم مخالف رژیم کنونی است اما محبوبیتش به این واسطه توجیهی ندارد و طالبان هم میانه ای با رژیم نداشتند اما تکریم آن به خاطر دشمنیش با رژیم بی معناست. پاراگراف ششم: تصور نفرمایید که کارنامه انقلابیون 57 چه آنهایی که حکومت را غنیمت گرفتند و چه آنهایی که بازی خوردند و هزینه دادند اما سهمی گیرشان نیامد، سفیدتر از ساواک است و یا اینها قابل اعتمادتر از ساواک هستند یا کمتر دروغ می گویند. امیدوارم تحلیل و قضاوت سخنان و ادعاها و نوشته های طرفین روزی در سایه بی طرفی و انصاف و عقلانیت میسر گردد.